

چگونه می‌توانیم هم مسلمان باشیم و هم ناکارآمد؟! (۱) (با تأکید بر نظام آموزش عالی)

وحید احسانی

یادداشت حاضر با هدف و به امید افزایش کارآمدی و بهره‌وری فعالیت‌های بی‌ثمر یا کم‌اثری که انجام می‌دهیم (با تأکید بر نظام آموزش عالی) و در چهار قسمت نوشته شده است.

قسمت اول: کلاه‌شرعی‌های رایج

در این قسمت، تلاش شده با زیرسؤال بردن توجیه‌های رایج و بر ملا کردن تناقضی که میان «مسلمان بودن» و «کنار آمدن با ناکارآمدی» وجود دارد، برای غلبه بر این معضلی که عموماً به آن عادت کرده‌ایم عزم و اراده‌ای شکل بگیرد (یا اگر چنین عزم و اراده‌ای وجود داشته، تقویت شود).

جامعه ما به شدت دچار بیماری «ناکارآمدی» است. همه ما «ناکارآمدی جامعه» را با گوشت و پوست و استخوان‌مان درک می‌کنیم و بسیاری از اندیشمندان نیز بر این مهم تأکید کرده‌اند. به عنوان مثال، دکتر محمد فاضلی بر «انباشت ناکارآمدی» تأکید داشته و توضیح می‌دهد: «همه شاخص‌ها نشان می‌دهد که ما بسیار ناکارآمد بوده‌ایم، از آب و محیط زیست و ریزگرد [گرفته]، تا وضعیت حمل و نقل و اقتصاد و...» [۱]. دکتر محمود سریع‌القلم «ناکارآمدی» را «کانون ماهوی» مجموعه مسائل و مشکلات کشور دانسته [۲] و دکتر سعید لیلایز آن را «یکی از چهار بحران تمدنی ایران» (بحران‌هایی که نه تنها مردم و نظام فعلی ایران، بلکه تمدن تاریخی ایران را نیز تهدید می‌کنند) معرفی می‌کند [۳]. وقتی می‌گوییم کلیت جامعه ما ناکارآمد است، یعنی کارهایی که عموماً ما انجام می‌دهیم هم در نهایت ناکارآمد و بی‌ثمر هستند.

از سوی دیگر، جامعه ما یک جامعه به اصطلاح مذهبی است. درست است که به علت تداخل «دین» با «حکومت‌داری»، «ریا» و «تظاهر به مذهبی بودن» هم رواج دارد، اما به هر حال، بخش عمده‌ای از ایرانیان واقعاً معتقد هستند و برای آنها «عمل به دستورات دینی»، «اصول اخلاقی»، «گناه و ثواب»، «خشونودی یا عدم‌خشونودی پروردگار»، «بهشت و جهنم» و امثال این‌ها اهمیت زیادی دارد. خداوند در قرآن (آیه ۱۸۸ سوره بقره) به صراحت می‌فرماید: «اموال یکدیگر را بین خود به باطل مخورید...». استاد حسین الهی قمشه‌ای یکی از معانی این آیه را چنین توضیح می‌دهند: «باطل به معنی فاقد ارزش و اعتبار و واقعیت است. هر گونه مالی که به دست آید و برابر آن، یا کمی بیشتر از آن، خیر و امتیازاتی به جامعه باز نگردد آن [مال] باطل و حرام است» [۴].

چند نفر از ما هست که قلباً باور داشته‌باشند که فواید اجتماعی ناشی از کار و شغلش واقعاً بیش از حقوق و دستمزدی است که بابت آن کار دریافت می‌کنند؟! از میان ایرانیان معتقد و به اصطلاح مذهبی، چند معلم و استاد قلباً باور دارند که فواید کلاس رفتن و تدریس کردنشان برای جامعه واقعاً بیش از حقوق و دستمزدی است که از جامعه دریافت می‌کنند؟! چند دانشجو قلباً باور دارند که تحصیل کردن و مدرک گرفتنشان باعث می‌شود واقعاً به انسان‌های توانمندتری برای ایفای نقش در بهبود جامعه تبدیل شوند؟! چند برگزارکننده کارگاه حضوری یا مجازی قلباً باور دارند که مخاطبان‌شان واقعاً به مطالب توجه می‌کنند، چیزی

یاد می‌گیرند و تغییری خواهند کرد؟! چند مدیر و مسئول قلباً باور دارند که حاصل ریاست‌گرددنشان برای جامعه بیش از حق‌مدیریتی است که دریافت می‌کنند؟! و غیره. چگونه می‌توانیم در عین «مسلمان بودن»، وقت، توان و سایر سرمایه‌هایمان را صرف اموری کنیم که خودمان هم می‌دانیم «بی‌فایده» (یا بسیار کم‌فایده) هستند؟!!

در راستای جمع میان «مسلمان بودن» با «ناکارآمد بودن»، به نظرم، توجیه‌های مختلفی در بین ما رایج شده که در ادامه برخی از آنها بیان شده‌اند. پیش از پرداختن به توجیه‌های مورد نظر، لازم است درباره آنها دو نکته کلی بیان کنم: اولاً، موارد زیر لزوماً «باطل محض» نبوده بلکه برخی از آنها ممکن است از حقیقت هم بهره‌ای داشته باشند، اما به ویژه در جامعه ناکارآمد ما وجه توجیه‌گرانه-شیطانی آنها به شدت بر وجه «حقیقی-الهی» آنها می‌چربد و ثانیاً، موارد زیر ممکن است با یکدیگر هم‌پوشانی داشته باشند.

۱- «اگر سایرین وظیفه‌شان را درست انجام بدهند، کاری که من انجام می‌دهم بسیار مفید و نتیجه‌بخش خواهد بود» یا به عبارت دیگر، «علت ناکارآمد بودن کارهایی که من انجام داده و بابتشان حقوق و دستمزد می‌گیرم این است که سایرین وظیفه‌شان را درست انجام نمی‌دهند».

واضح است که ۸۰ میلیون نفر مذهبی ناکارآمد، با استفاده از این توجیه به راحتی می‌توانند یک جامعه ناکارآمد تشکیل داده و در عین حال، با مشارکت یکدیگر مراسم مذهبی (مانند عزاداری محرم) را با رونق هر چه تمام‌تر برگزار کنند! به عنوان مثال، استاد دانشگاه می‌تواند به خود بگوید «درست است که در جامعه ما دانشگاه در مجموع ناکارآمد بوده و کلاس درس من نیز جزئی از این مجموعه ناکارآمد است، اما مشکل از من نیست؛ اگر سایر جنبه‌های متعدد و متنوع جامعه به گونه‌ای اصلاح شوند که کلاس درس من درست در جای خودش قرار بگیرد، قطعاً شغل من نیز مانند کلاس درس‌های مشابه در جوامع توسعه‌یافته کاملاً کارآمد خواهد بود». توجیه خوبی به نظر می‌رسد، شاید تنها مشکلی که این باشد که اتفاقاً بیشتر افراد بیرون از دانشگاه هم دقیقاً با این توجیه که «برای کارآمد شدن ما، اول این دانشگاه و دانشگاهیان هستند که باید کارشان را درست و به شکلی کارآمد انجام بدهند» درآمدهای حاصل از مشاغل ناکارآمدشان را حلال می‌کنند!

۲- «ما مأمور به انجام وظیفه هستیم، نه مأمور به نتیجه، نتیجه دست خداست».

این دیدگاه نه تنها توجیه‌کننده ناکارآمدی است، بلکه از آن هم فراتر رفته و به فرد ناکارآمد وجه‌ای الهی-عرفانی می‌بخشد! با استفاده از این دیدگاه، ۸۰ میلیون شاغل ناکارآمد می‌توانند به خاطر ناکارآمدی و مسائل و مشکلات متعدد ناشی از آن برای جامعه دائماً فحش و نفرین نثار کرده و در عین حال، خود را توکل‌کنندگان و عارفانی گمنام بدانند! به عنوان مثال، استاد دانشگاه می‌تواند به خود بگوید «من وظیفه‌ام در پیشگاه خدا این است که درس را بدهم و اصولاً نباید دغدغه نتیجه کار را داشته باشم، توکل بر خدا، راضی هستیم به رضای خدا». چنین استادی، حتی ممکن است به استاد دیگری که خودش را دچار دغدغه «چیستی حاصل تدریس» ش کرده به چشم حقارت نگاه کند! جالب آنکه چنین استادانی، این توجیه را صرفاً در مورد «نتایج اجتماعی» فعالیت‌هایشان به کار می‌برند و نه نتایج و منافع فردی حاصل از آن، یعنی اگر به آنها گفته شود که ممکن است این یک کلاس درس یا این یک پایان‌نامه یا این یک مقاله برای شما هیچ امتیازی به دنبال نداشته باشد، به هیچ وجه حاضر نمی‌شوند با استناد به عبارت «ما مأمور به انجام وظیفه هستیم، نه مأمور به نتیجه»، آن فعالیت را انجام بدهند.

۳- «اگر من این کار را انجام ندهم قطعاً جامعه از بیکار نشستن من هیچ فایده‌ای نخواهد برد، اما حال که این کارها را می‌کنم، این احتمال وجود دارد که ولو در آینده، بعضی‌ها از فعالیت‌های من بهره‌مند شوند».

به عنوان مثال، استاد دانشگاه یا برگزار کننده کارگاه آموزشی می‌تواند به خود بگوید «قبول دارم که بیشتر مخاطبان من به دلایل مختلف، علاقه‌ای به یادگیری نداشته، به مطالب مطرح شده توجه نکرده و از این رو چیزی یاد نخواهند گرفت، اما به هر حال ممکن است در این میان یک نفر استثناء باشد یا ممکن است از میان یک ساعت و نیم صحبت‌های من، دو-سه جمله‌اش مورد توجه واقع شود که در این صورت برگزار شدن این کلاس یا کارگاه از برگزار نشدنش بهتر خواهد بود». متمسک‌ان به این توجیه باید توجه داشته‌باشند که انجام هر فعالیت جدید به شکل متداول (که عموم شرکت‌کنندگان به آن فعالیت به عنوان «یک برنامه ناکارآمد دیگر که در عین علم به بی‌فایده بودنش مجبوریم در آن شرکت کنیم» نگاه می‌کنند) به مثابه ضربه دیگری بر تنه «اعتماد، امید و سرمایه اجتماعی» بوده و تقویت کننده تمام باورهای غلطی است که در راستای جمع میان «مسلمان بودن» با «ناکارآمد بودن» رواج دارند. بنابراین، حتی اگر چند نفر استثناء از یک برنامه ناکارآمد بهره‌مند شوند، باز هم برآیند مجموع پیامدهای آن برنامه «منفی و مضر» بوده و از این رو، چه بسا انجام نشدنش بر انجام شدنش ارجحیت داشته‌باشد.

۴- «نمیشه».

وقتی تهیه «خوراک حلال» امکان پذیر نباشد، «خوردن گوشت حرام» حلال می‌شود. اگر بپذیریم و با همکاری یکدیگر به هم بقولانیم که «انجام وظایف به صورت کارآمد» یا «کسب درآمد از فعالیت‌های کارآمد» امکان‌پذیر نیست، آنگاه هر سفره ناکارآمدی (شبهه‌ناکی) می‌تواند برایمان حلال بشود. به عنوان مثال، استاد دانشگاه می‌تواند به خود بگوید «بله، من می‌دانم کاری که انجام می‌دهم بی‌فایده است، اما به دلایل مختلف، امکان انجام دادن این کار به شکلی کارآمد وجود ندارد و از این رو، اگر همین رویه ناکارآمد را ادامه ندهم خود و خانواده‌ام از گرسنگی خواهیم مرد یا عزت نفس و آبرویمان ضایع می‌شود». به عبارت دیگر، «حال که امکان حصول خیر جمعی وجود ندارد، عقل، شرع، انسانیت و اخلاق حکم می‌کنند که صرفاً تلاش کنم گلیم خودم را از آب بیرون بکشم یعنی فقط بر کسب درآمد برای سیر کردن شکم خانواده‌ام تمرکز کنم». «نمیشگان» باید متوجه باشند که «باور نمیشه» یک باور «خودساخته و مسئولیت‌گریزانه» است؛ اگر سال‌های سال «درست نشده‌است» اتفاقاً علت اصلی آن این بوده که به جای «خواستن و تلاش کردن» ناامید شده و بر «طلب نمیشه» کوبیده‌ایم.

نتیجه‌گیری قسمت اول

یک انسان مسلمان (حتی یک شخص اخلاق-مدار) به هیچ وجه نمی‌تواند با «کسب روزی از طریق کارهایی که برای جامعه بی‌ثمر (یا بسیار کم‌ثمر) هستند» کنار بیاید و به آن عادت کند. چنین شخصی اگر تحت شرایطی مجبور شود که چنین کند، آرام و قرار نداشته، «اثربخش کردن فعالیت‌هایش» به یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌هایش تبدیل شده و هر روز با تمام وجود تلاش می‌کند که «بهره‌وری کارهایش» را از دیروز بیشتر کند.

آنچه در قسمت بعد خواهید خواند

در قسمت دوم، برخی عوامل بنیادین معضل ناکارآمدی در ایران به اختصار توضیح داده شده‌اند (برای کاستن از هر مشکلی شناخت عوامل ایجاد کننده یا موثر بر آن ضرورت دارد) و نتیجه گرفته شده‌است که اولاً، نباید این مسئله را ساده گرفت و ثانیاً، نمی‌توان از افراد توقع «کارآیی ایده‌آل» داشت. در پایان قسمت دوم، با استفاده از برخی توصیه‌های دینی، نشان داده‌شده که وجود موانع متعدد و متنوع، نمی‌تواند و نباید موجب شود ما مسلمانان از تلاش برای فائق آمدن بر (یا لااقل کاستن از) مشکل

دست برداریم. توصیه‌های دینی مورد نظر همچنین، توجیه‌های عنوان شده در این قسمت را نیز بیش از پیش نقش بر آب می‌کنند.

پانویس‌ها:

- [۱] فاضلی، محمد. ۱۳۹۶. سخنرانی در نشست علمی «بررسی ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ناآرامی‌های دی‌ماه ۹۶»، خانه اندیشمندان علوم انسانی، ۴ بهمن ۱۳۹۶، <http://didarnews.ir/fa/news/3647>
- [۲] سریع‌القلم، محمود. ۱۳۹۳. مهم‌ترین مشکل کشور چیست؟. سایت فرهنگی نیلوفر. <http://www.neeloofar.org/mahmod-sariolghalam/849-120793.html>.
- [۳] لیلاز، سعید. ۱۳۹۵. چهار بحران فوری پیش روی اقتصاد ایران. روزنامه اعتماد. شماره ۳۷۰۳. ۶ دی ۱۳۹۵: ۱۰. <http://www.etemadnewspaper.ir/fa/main/detail/63535/4>
- [۴] کتاب «۳۶۵ روز در صحبت قرآن»، انتشارات سخن، چاپ دوم (۱۳۹۰)، ص. ۷۴.